

## اُ لیگارشسی " شبه مذهبی " در قامت مافیائی طبقاتی . (۱)

« که عیان است چه حاجت به بیان است ! »

قسمت دوم

خاطراتی از مسافرتم به شهر باستانی کابل



محمد امین فروتن

در پی انتشار نخستین قسمتی از این یادداشت که تحت عنوان « افغانستان در چنگال گلائیاتورهای سیاسی » از طریق وسائل ارتباط جمعی انتشار یافت و در آن کوشش کرده بودم تا ریشه ها و زمینه های فکری فاجعه و بحران در افغانستان را به اختصار و اشاره بر شمارم طی نامه ها و پیام های فراوانی از دوستان و عزیزانی که دریافت نمودم موجب تشویق و ترغیب من گردید ، بدینوسیله از تمامی دوستان و قلم بدستان ارجمندی که این حقیر را با ابراز محبت های خویش مورد نوازش و تفقد قرار داده اند قلباً سپاسگذاری می کنم و اما بعد :

**آورده اند که :** یک مرد سالخورده ای که تمامی عمرش کار کرده بود و در هنگام " تقاعد " یا بازنشسته گی فابریکه ای را خرید و مدیریت آنرا به تنها فرزندش سپرد و خود تصمیم گرفت که بقیه عمرش را در حال استراحت و در خانه اش سپری کند . با گذشت چند سالی پسرش که از برکت پدرش به مدیریت بزرگترین شرکت صنعتی رسیده بود بصورت دائمی نزد دوستان و آشنایان اش از این وضعیت پدرش که دیگر کار نه میکند و در منزل خود به استراحت به سر میبرد و من مجبور هستم که مانند برده کار کنم و شکم او را سیر نمایم حکایت میکرد !! بالاخره ، پسرش در یک روز نسبتاً تاریکی تصمیم گرفت که به هر طریقی به این وضعیت پایان دهد ، دستور داد تا صندوق بزرگی را بسازند و آنرا به خانه اش منتقل سازند ، پس از چند روزی از پدرش به بهانه ای تقاضا کرد که وارد آن صندوق شود

، پدر نیز پذیرفت و پسر صندوقی را که پدرش در آن جا سازی شده بود در موتر شخصی اش گذاشت و به کنار یک بلندای رفت تا صندوق را از آن پرتاب کند ، وقتی پسر اش خواست تا صندوق را به دره ای که در پائین به مشاهده میرسید پرتاب کنند ، بلا درنگ صدای پدرش را شنید که میگفت ؛ **پسرم !** اگر میخواهی مرا به پائین پرتاب کنی اشکالی ندارد ، اما صندوق را حتماً نگه دار ! زیرا تو الگوی کاری شده ای که بچه هایت نیز وقتی شما را به دره پرتاب میکنند به صندوق نیاز پیدا خواهند کرد . آنچه را اکنون می خواهم بگویم این است که با هزاران درد و دریغ سران قوم و زعمای مردم ما بویژه روشنفکران نوبالغ این سرزمین به چنین الگوها و سمبول های برای نسل ما مبدل گشته اند که جنازه تاریخ خونین و هویت ملی و تاریخی ما را در یک صندوق طلائی جا گذشته و بر شانه های پوسیده خویش بسوی قبرستان تباهی و مرگ پرتاب میکنند .

## فرآیند ملت سازی با سبک بورژوازی !!

در باز بینی نکات ضعیف و فراموش ناشدنی تقریباً کارنامه های نه سال و چند ماهه « دولت جمهوری اسلامی افغانستان » حل مسأله ملی و فرآیند ملت سازی به مثابه یکی از آنده مسائل به شمار می آید که همچون روح و روان جامعه و مردم رنج دیده ما ، بر اکثر حوادث و واقیعت های تاریخی کشور ما تسلط یافته است ، بصورت روشن و واضح می بینیم که چگونه لاقول در این نه سالی که از حکومت مؤقت افغانستان میگذارد ، کسانی که خویش را فرزندان اصیل و وارثان برحق **جهاد و مقاومت** مردم افغانستان در برابر بیگانه گان میدانند بصورت دراماتیک و مصنوعی خود ویاران مجلس شانرا نه تنها **ملت** محسوب می کنند ، بلکه با یک ژست توتالیتر و رویه دیکتاتور مآبانه شان وضعیت موجود را حقیقت مطلق و ایده آل مقدس می پندارند ! و از سوی دیگر برخی از روشنفکران چپ که « **شجرة النسب** » خویش را با اکثر نهضت ها و حرکت های ناکام و نیمه راه در جامعه افغانستان گره میزنند و اکنون از بلندای قدرت کاذب و پوشالی در افغانستان همواره با ادعا های بلند بالای شان مدعی اند که اصولاً هیچگاه جامعه افغانی به فرآیند ملت سازی نرسیده است بلکه این ادعا که ما یک **ملت** واحدی بودیم و در جغرافیای بنام افغانستان به مثابه یک ملت زیسته ایم کذب و دروغ محض است بلکه طرح وجود تاریخی « **کالبد ملت** » در جغرافیای افغانستان همیشه از سوی زمامداران و حاکمان برای بقای قدرت و ثروت شان بکار رفته است . !! می بینیم که چگونه با **مؤلفه ملت** و فرآیند **ملت سازی** برخورد ریاً کارانه و بدور از حقیقت های تاریخی انجام میگردد ؟ طنز تاریخ آنجا و آنگاه است که مفهوم **ملت** و فرآیند **ملت سازی** را نیز همچون امتعه مورد نیاز زندگی روز مره شهروندان تلقی میکنند و برای رفع این گونه معضلات جامعه شناختی نیز که از به تقلیل رفتن و ناپدید شدن وجدان عمومی و تاریخی جامعه افغانی ایجاد میگردد « **صُغری و کبرای** » اقتصاد بازار آزاد را با سبک سیستم لبرال بورژوازی معیوب تفسیر و تحلیل میکنند ؛ چنانچه مشارکت اهرم های نو به ظهور رسیده قومی در فعالیت های اقتصادی و تجاری را بصورت دروغین مصداق واقعی « فرآیند ملت سازی » میدانند ، در حالیکه تمامی افراد ، اقوام و قبائلی

که در سرزمین و جغرافیای آریانا ، خراسان و بالاخره بنام افغانستان زندگی میکردند و اکنون نیز باشند چنین جغرافیای خونین به شمار میروند در نوع نظم عملی و بر اساس اصول و مبانی مشترک انسانی حیات اجتماعی خود را شکل داده اند و در کنار تعرض ها و شکاف فهای عمیق طبقاتی ، نابرابری های سیاسی ، فرقه ای یا حمله و هجوم های قبیله ای که گاه گاهی موجب سقوط و زوال حکومت های سربر اقتدار محلی و قبیله ای نیز گشته است ، بقا و وحدت خود را به عنوان یک مجموعه در طول هزاران سال حفظ کرده اند . البته وجود این فورمول بندی های افراطی و گاهی تفریطی که فوقاً به آن اشاره گردید موجب شده است که فرآیند ملت سازی و گفتمان ادغام پذیری نژادی ، قبیله ای ، زبانی بویژه در طی سه دهه جنگهای ویران کن و تباہ کننده ، افغانستان را به « دیگ جوشانی » تبدیل کرده که هرگونه ردیابی قومی و نژادی را ناممکن ساخته است ، وجود تنوع محلی ، قومی ، گویشی و زبانی و تفاوت در آداب و رسوم و خرده فرهنگهای محلی و منطقه ای در افغانستان هیچگاه بدین معنی نبوده است که ما به ملت‌های جدا و دارای تاریخ و سرنوشت جداگانه ای روبرو بوده ایم . **کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت** یکی از اصول پایدار حیات اجتماعی افغانستان در طول تمامی تاریخ این سرزمین بوده است . کثرتی که گاه گاهی در «مورفولوژی» و همچنان « ریخت شناسی » ظاهری ساکنان قسمت ها و مناطق افغانستان قابل رؤیت است و از لحاظ ظاهری افغانها همچون آب و هوا و طبیعت افغانستان تنوعی کم نظیر بدان بخشیده ، اما این همه پیوند های مشترکی میان آنان ، وجدان مشترک تاریخی آنان را ساخته است . درست است که در طول تاریخ بی نظمی در کنار نظم ، تضاد در کنار وحدت ، و آرامش در کنار جنگهای خونین و ذات الیبنی نیز در افغانستان وجود داشته است ، اما تاریخ گواه بر این حقیقت است که اکثریتی از اینگونه تضاد ها و ستیزه ها عمدتاً تضاد های برای حصول قدرت و ثروت بوده است . اما بزرگترین فاجعه و درد آنگاه و آنجا به نمایش گذشته شد که ریشه های از مؤلفه های اصلی فرآیند ملت سازی را بصورت کاذب با مشارکت های اقتصادی و تجاری آبیاری میسازند ، درحالیکه غرائز مهار ناشدنی ثروت طلبی و قدرت خواهی گریبان فرد فردی از شهروندان این خیطه جغرافیای را گرفته و هیچ کسی از آثار و رسوبات این گونه غرائز مصون نمانده است ، مشارکت های ناجائز اقتصادی برخی از مهره های پرنفوذ وابسته به آنعده حاکمان مافیائی که روی یک تصادف ، هویت یک قوم ، قبیله و نژاد خاصی از ساکنان جغرافیای بنام افغانستان را داشته اند بصورت مصنوعی و کاذب مصداق عینی " **وحدت ملی**" به حساب می آورند! متأسفانه پس از تشکیل دولت مؤقت در افغانستان بویژه آنگاهی که دیوار های حوزه اقتصادی جامعه جنگ زده افغانستان را با کاپی نسخه های مجعول و مجهول سیستم بازار آزاد **نقش و نگار!!** نمودند و فرد، فردی از شهروندان جامعه باعطش اشباع ناپذیر غرائزی از «ثروت و قدرت» در یک مسابقه بی نظیرو شگفتی از قدرت غوطه ور شدند ؛ و به بسیار زودی شعار های عدالت خواهانه ای که روح و روان تاریخ گذشته ء سردمداران مافیای حاکم اعم از شبه مذهبی و چپ انقلابی رافرا گرفته بود، درامواج توفنده ثروت اندوزی های رنگارنگ و اعمار آسمان خراشهای این چنانی ناپدید شدند . چنانچه در یک مجلسی از دوستان قدیم که آشنایان و نا آشنایان و صاحبان ثروت و قدرت حاکم و کاذب مافیائی ! نیز در آن حضور

داشتند یکی از آنها با ژست حق به جانب که از برکات و فیوضات سیستم بازار آزاد یاد آوری مینمودند و نه تنها نزول آنرا از برکات الهی می شمرد بلکه آنرا سبب تحکیم وحدت ملی نیز به حساب آورد، وقتی از تأثیر آن بر ایجاد تحکیم **وحدت ملی** سوال بعمل آمد ، گلوش را صاف کرد و به صدای بلند گفت که اگر کسی از تأثیر اقتصاد بازار آزاد بر **پروژه وحدت ملی** در افغانستان انکار کند شاید از بسیاری واقیعت های موجودی که همین اکنون در افغانستان به چشم مبینیم و با دستان خویش لمس میکنیم از آن نیز انکار بورزد .!!! مثلاً شرکاً و سهامداران **فلان شهرک** که بصورت سهامی و با معیار های قبول شده جهانی تأسیس گردیده است از لحاظ قومی و ائتیمی به اکثریتی از اقوام ساکن در افغانستان تعلق دارد مثلاً یکی از بنیانگذاران اصلی آن که برادر استاد ... است مربوط به قوم هزاره بوده و با آقای فلانی که برادر..... صاحب است و از قوم تاجیک است ، همچنان فرزند فلان ....جنرال صاحب که از پشتون های اصیل این سرزمین سهم دار دیگری است که در کار بازسازی کشور مشغول هستند و با اطمینان کامل یکجا با دیگران که با اقوام دیگری تعلق دارند سرمایه گذاری نموده اند ، و سرانجام تمامی شرکای این شهرک یکجا در فلان شرکت تجاری .....سازی که بنیانگذار اصلی آن به ملیت شریف **ازبیک** تعلق دارد به خریداری سهام و اوراق بها دار پرداخته اند . ملاحظه فرمودید که چگونه نظام سرمایه داری سبب بسیاری از برکات و فیوضات غائبانه الهی است !!؟

آخر انصاف هم چیزی خوبی است . این جملات را گفت و قیافه قهرمان گونه ای را با خود گرفت و از جیب اش دانه های تسبیح را درآورد و به انداختن آن آغاز کرد . این بود فراز کوتاهی از یک مغالطه علمی که دوست « قهرمان » ما آنرا با یک استدلال معیوب از جنس **مادی** عجین کرده و برای بیمارومریضی که از سرماخورده گی و سرفه شکایت دارد واز شدت تب می لرزد داروی **درد معده** را تجویز می کند ....

**ادامه دارد**

۱ : الیگاری یا اولیگاری که **گزنغون** آن را **پلوتوکراسی** هم نامیده است در افکار افلاطون حکومتی است که در آن زمام قدرت در دست معدودی است که تحصیل مال را غایت نهایی خود میدانند